

زنی سه دختر داشت که هر سه از دواج کرده بودند.

یک روز تصمیم گرفت میزان علاقه ای که دامادهایش به او دارند را ارزیابی کند. یکی از دامادها را به خانه اش دعوت کرد و در حالی که در کنار استخر قدم می زدند از قصد وانمود کرد که پایش لیز خورده و خود را درون استخر انداخت. دامادش فوراً شیرجه رفت توی آب و او را نجات داد.

فردا صبح یک ماشین پژو ۲۰۶ نو جلوی پارکینگ خانه داماد بود و روی شیشه اش نوشته بود:  
«متشکرم! از طرف **مادر زنت**.»

زن همین کار را با داماد دومش هم کرد و این بار هم داماد فوراً شیرجه رفت توی آب و جان زن را نجات داد.

داماد دوم هم فردای آن روز یک ماشین پژو ۲۰۶ نو هدیه گرفت که روی شیشه اش نوشته بود:  
«متشکرم! از طرف **مادر زنت**.»

نوبت به داماد آخری رسید.

زن باز هم همان صحنه را تکرار کرد و خود را به داخل استخر انداخت. اما داماد از جایش تکان نخورد. او پیش خود فکر کرد وقتش رسیده که این پیرزن از دنیا برود؛ پس چرا من خودم را به خطر بیندازم؟ همین طور ایستاد تا **مادر زنش** در آب غرق شد و مرد.

فردا صبح یک ماشین بی ام و آخرین مدل جلوی پارکینگ خانه داماد سوم بود که روی شیشه اش نوشته بود:  
«متشکرم! از طرف پدر زنت.»